

از «سپهرهای وجود»
تا
«ساحت‌های وجودی»

محمدسعید حنایی کاشانی

تهران، ۱۵ بهمن، ۱۳۹۸

www.fallosafah.malakut.org

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیَا غُلْغُلَه در گنبد افلاک انداز
حافظ

از «سپهرهای وجود» تا «ساحت‌های وجودی»

ناشر: فلُّ سَفَه

تاریخ نشر: ۱۵ بهمن، ۱۳۹۸

محل نشر: تهران

سایت: fallosafah.malakut.org

تلگرام: @fallosafah

ایمیل: fallosafah@hotmail.com

آکادمیا: [academia.edu/Saeed H. Kashani](http://academia.edu/Saeed-H-Kashani)

* همه حقوق برای نویسنده محفوظ است *

از «سپهرهای وجود» تا «ساحت‌های وجودی»

محمدسعید حنایی کاشانی

از جمله ویژگی‌های زبان فرهنگی و فلسفی فارسی جدید که عمدتاً از راه ترجمه شکل گرفته است یکی هم کاربرد جدید کلماتی است که اگر «نوواژه» و «نوساخته» هم نباشند، باز، به معنایی به کار می‌روند که هرگز تا پیش از این نه در فارسی، و نه نیز عربی، اگر به وام گرفته از عربی باشند، سابقه نداشته است. نتیجهٔ این کار، البته، همواره سازنده نیست و نه تنها معنایی «نو» یا «جدید» افاده نمی‌شود، بلکه کاربردهای خودسرانه و ناموجه کلمات به جای یکدیگر و آشفتگی حاصل از آن، پس از چندی اصلاً معنای معینی برای آن کلمه باقی نمی‌گذارد. از آنجا که این کاربردها، نخست، در «ترجمه» آغاز شده است، می‌توان پی برد که ناآگاهی و نادانی مترجمان و ویراستاران از جای دقیق این «معادل»ها یا «برابرنهاده»ها، اگر فایده‌ای داشته باشند، و استفادهٔ نابجای انبوه «مقلدان»، از دانشجویان تا واعظان و خطیبان و روزنامه‌نگاران

و روشنفکران همه‌چیزدان و عاشقان سینه‌چاک هر چیز «نو» و «جدید»، ولو قلابی و بی‌پایه و اساس و بی‌معنا، و کسانی که از «نو» و «جدید» تنها به برجسب‌ها علاقه دارند، و کارشان بیش‌تر لفاظی و انشانویسی و دزدی و رونویسی از روی نوشته‌های دیگران است تا اندیشه‌ورزی و تحقیق، تا چه اندازه می‌تواند برای «فهم» و «تفاهم» ویرانگر باشد. اشتباه کردن «ساحت‌های وجودی» (؟)، اصطلاحی برساخته از مفاهیمی در فلسفه‌های وجودی در «روان‌درمانی وجودی» (“existential psychotherapy”) قرن بیستم و بیست و یکم، و آمیختن و اشتباه کردن آن با «سپهرهای وجود»، اصطلاحی رسمی در اندیشه‌کی‌یرکگور قرن نوزدهمی، یکی از این واژه‌ها و عبارات تازه‌متداول در زبان فارسی است که اکنون دیگر رفته رفته دارد هر معنای معین و مشخصی را از دست می‌دهد. در اینجا سعی می‌کنم، نخست، روشن کنم معنای «سپهر» (“sphere”) چیست و بعد مراد از «ساحت» (“dimension”) یا «بُعد» در «وجود» و در «ساحت‌های وجودی» یا «ابعاد وجودی» در «روان‌درمانی وجودی» چیست و چه تفاوتی با «سپهرهای وجود» در اندیشه‌کی‌یرکگور دارد. اما، نخست، این پرسش از کجا و چرا و چگونه آغاز شد؟

محمد مهدی اردبیلی در ترجمهٔ دوم خود از کتاب رابرت چارلز سولومون / سالومون، فلسفهٔ اروپایی/فلسفهٔ فرانسوی و آلمانی، به ترجمهٔ من (۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸)، و به ترجمهٔ او، رابرت سالمن، فلسفهٔ قاره‌ای، انتشارات سمت، [ویراستار علمی] سیمین عارفی، ۱۳۹۸، تقسیم‌بندی مشهور کی‌یرکگور از «سپهرهای وجود» (“spheres of existence”) را به «ساحت‌های وجودی» (؟) (“existential dimensions”) ترجمه کرده است (ص ۱۰۱)، بی‌آنکه برخلاف مواردی از این دست معادل انگلیسی آن را به خواننده یادآور شود، در داخل متن یا در زیر متن، تا خواننده دست کم بداند مترجم این عبارت را در ترجمهٔ چه چیزی آورده است. ترجمهٔ مترجم از این عبارت، تا جایی که من می‌دانم نو و بی‌سابقه، اما نادرست، است. او در ترجمهٔ همین عبارت کوتاه نشان می‌دهد که نه تنها فرق و تمایز دو واژهٔ «سپهر» و «ساحت» یا «بُعد» را از

جنبه لغوی نمی‌داند، چون در ترجمه خود از معادل «ساحت» دست کم برای دو کلمه انگلیسی "realm" (ص ۱۱ و مواضع متعدد دیگر) و "sphere" (ص ۱۰۱) استفاده می‌کند، بلکه آن را با عبارت اصطلاحی دیگری اشتباه می‌کند که معنا و مفهومی متمایز با «سپهرهای وجود» دارد، یعنی: «ساحت‌های وجودی» ("existential dimensions") یا «ابعاد وجودی»، چنان‌که امروز در برخی نوشته‌های فارسی متداول است، و البته برخی گویندگان و نویسندگان این اصطلاح نیز چنان‌که از سخن‌شان بر می‌آید یا از معنای دقیق آن در میان نویسندگان روان‌درمانی وجودی بی‌خبرند، و یا ظاهراً در مفهومی ترجمه‌شده از زبان انگلیسی و منسوب به فلسفه‌های وجودی چیزی را گذاشته‌اند که در آن نیست، و یا «وجودی» را با «هستی‌شناختی» اشتباه کرده‌اند، از جمله آقای مصطفی ملکیان (رجوع شود به: فروتر، ص ۹). بدین سان، ترجمه محمد مهدی اردبیلی از عبارتی بسیار آسان و سه‌کلمه‌ای در انگلیسی، «سپهرهای وجود» ("spheres of existence") به «ساحت‌های وجودی» ("existential dimensions")، به دلیل نادانی در خصوص معنای درست کلمات و نیز «فلسفه کی‌یرککور» و مفاهیم اساسی «فلسفه‌های وجودی» بعدی، به طور کلی، چهارگونه غلط دارد: (۱) لغوی، (۲) دستوری، (۳) مفهومی، (۴) جا به جایی یا اشتباه کردن و آمیختن آن با مفهومی دیگر که اصلاً معنا و مفهومی کاملاً متفاوت و متمایز با «سپهرهای وجود» در اندیشه کی‌یرککور دارد.

او همچنین «استتیک» ("aesthetic") را به «لذت طلبانه» و «لذت طلب» (ص ۱۰۱) ترجمه می‌کند (باز بی‌آنکه معادل انگلیسی آن را ذکر کند) که نخستین «سپهر» از سپهرهای سه‌گانه «وجود» از نظر کی‌یرککور است. و البته این ترجمه از روی ترجمه من در ویراست‌های نخست این کتاب است که در آنجا به «کامجویی» ترجمه کرده بودم اما گفته بودم که این موقتی است تا بعد تحقیق کنم و توضیح دهم. اینکه مراد کی‌یرککور از «مرحله» یا «سپهر استتیک» چیست و آن را در فارسی چه باید ترجمه کرد یا چه می‌توان ترجمه

کرد خود بحث دیگری است که در جایی دیگر به طور مستقل به آن خواهم پرداخت (خواننده علاقه‌مند را ارجاع می‌دهم به کتابم درباره «کی‌یرکگور و مفهوم وجود»، سال آینده). اما عجالتاً می‌گویم که ترجمه معمول این کلمه در زبان فارسی به «زیباشناختی»/«زیبایی‌شناختی» (دیهیمی، رشیدیان، نجفی و دیگران ...)، و تا جایی که من ترجمه‌های دیگران را به صورت‌های دیگر دیده‌ام نیز، در این مورد خاص نادرست است. باری، اکنون برای اینکه ببینیم اشتباه آقای اردبیلی در انتخاب «ساحت» به جای «سپهر» از کجا آب می‌خورد نخست از بحث لغوی آغاز می‌کنیم: «سپهر» چیست و چه تفاوتی با «ساحت» و «بُعد» دارد؟

۱. «سپهر» چیست؟

سارن کی‌یرکگور (۵۵-۱۸۱۳)، متفکر دینی^۱ دانمارکی، سه سطح متفاوت یا سه «سبک زندگی» انسانی را در آثاری از خود با عنوان مراحل در راه زندگی، یا این یا آن و ... از یکدیگر متمایز می‌کند. این سه «سبک زندگی» عبارت‌اند از: «استتیک» (؟)، اخلاقی و دینی. او برای توصیف خود از این سه «سبک» یا «شیوه» زندگی ابتدا نام «مراحل» (“stages”) را انتخاب می‌کند، آن‌گونه که مترجمان انگلیسی او در ترجمه از دانمارکی می‌آورند (معادل “stage” در دانمارکی “scene” است که یکی از معانی این کلمه، یعنی «صحنه»، در انگلیسی نیز هست). اما بعد آن را به «سپهرها» (“spheres”) تغییر می‌دهد (در دانمارکی نیز همین است اما با تلفظی متفاوت). چرا؟ جایی ندیده‌ام که کی‌یرکگور توضیحی داده باشد یا کسی به جای او توضیح داده باشد. اما

۱. در اینکه کی‌یرکگور را آیا باید «خداشناس/متکلم» (theologian) بنامیم، یعنی کسی که دفاع عقلانی از دین را پیشه می‌کند، یا «فیلسوف»، کسی که بدون هیچ تعلقی به دفاع از هیچ ایمان و باور یا عقیده و مکتبی صرفاً در پی «شناخت راستین» یا «پایستمه» و «سوفیا»ست، یا هر دو اینها، چنان‌که در ترجمه‌های معمول از زبان انگلیسی و متداول در بازار چنین است، جایی دیگر بحث می‌کنم. هایدگر در یکی از حاشیه‌هایش در هستی و زمان او را «نویسنده‌ای دینی» می‌نامد و حتی عنوان «متفکر» را نیز از او دریغ می‌کند.

من گمان می‌کنم با توجه به وسواس کی‌یرکگور برای انتخاب کلمات (او همیشه از بابت استفاده نادرست یا سهل‌انگارانه از زبان به دیگران می‌تاخت و در انتخاب کلمات سختگیر بود)، وسواسی کاملاً فلسفی و علمی، شاید بتوان دلیل این تغییر را بدین صورت توضیح داد: «مراحل» یا «منازل» تصویری پلکانی یا دارای تقدم و تأخر از «سیر و سلوک» را به ذهن می‌آورد. کی‌یرکگور با «دیالکتیک» هگلی که پلکانی است و قبل و بعد را در بعدتر و پایین و بالا را در بالاتر ادغام می‌کند و جمع می‌شود و بالا و بالاتر می‌رود و هیچ چیز در آن حذف نمی‌شود و «دیالکتیک آشتی» است و بنابراین «جمع اضداد» و حتی «جمع نقیضین» است مخالف است و بر «دیالکتیک وجودی» اصرار می‌ورزد که در آن هیچ چیز با هیچ چیز جمع نمی‌شود و همواره انتخاب میان یا «این» یا «آن» است. بنابراین، «مرحله» یا «منزل» می‌توانست این بدفهمی را به بار آورد که گویی «زندگی» یا «وجود» انسانی نیز همچون «حیات حیوانی» یا «سفر» دارای مراحل یا منازلی همچون کودکی و نوجوانی و کهنسالی است که اگر شخص عمری طبیعی یا طولانی داشته باشد این «مراحل» و «منازل» را به ناگزیر پشت سر می‌گذارد! پس روشن است که نویسنده یا در نتیجه بدفهمی‌ها یا انتقادهای یا تأملات شخصی به این نتیجه رسیده باشد که کلمه «مرحله» یا «منزل» گویای مفهوم مورد نظر او نمی‌تواند باشد.

اما مراد از «سپهر» چیست؟ کی‌یرکگور می‌خواهد بگوید ما سه جهان متفاوت و بی‌ارتباط و جمع‌نشدنی با یکدیگر داریم که شخص می‌تواند فقط «بودن» در یکی از آنها را برگزیند، هرچند ممکن است در زندگی از یکی به دیگری عبور کند، نه به طور منطقی یا طبیعی (روندی ناگزیر و محتوم) بلکه با انتخاب و اختیار شخصی و با «پرش» نه «گام به گام». این سه «سپهر» با انتخاب یا «خود» یا «دیگری» یا «خدا» («مطلقاً دیگر») شکل می‌گیرد و هر سه را با هم نمی‌توان انتخاب کرد و داشت و در هر سه نمی‌توان «بود»، فقط «یکی» ممکن است، مانند ضرب‌المثل مشهور: خدا و خرما را

با هم نمی‌توان داشت! کسی که «خودش» را برمی‌گزیند، همه چیز را برای خودش می‌خواهد و بنابراین او در «سپهر استتیک» قرار می‌گیرد، کسی که «دیگری» را برمی‌گزیند از «خود»ش می‌گذرد و به «کلی» (قواعد اخلاقی) گردن می‌گذارد. بنابراین همیشه جانب دیگری/دیگران را رعایت می‌کند. اما کسی که وارد سپهر «دینی» می‌شود هم «خودش» و هم «دیگری» را به پای «خدا» می‌ریزد یا قربانی می‌کند (نمونه ابراهیم). درباره تفصیل این سه «سپهر» و نقدهای وارد بر آنها، رجوع شود به کتاب من: کی‌پرکگور و مفهوم وجود. به زودی). کلمه «سپهر» در اینجا به خوبی می‌تواند بدفهمی ناشی از کلمه «مرحله» را جبران کند، اما چگونه؟

کلمه انگلیسی "sphere" که در اکثر زبان‌های اروپایی آن را با املاهای متفاوت اما کم و بیش یکسان می‌بینیم برگرفته از کلمه یونانی «سفارا» (σφαῖρα) است که از قدیم به معنای «کره» و نیز «فلک» و «آسمان» بوده است و اکنون معنایی جدیدی نیز یافته است که به آن اشاره خواهیم کرد. این کلمه را در سرآغاز فلسفه در فلسفه‌های پارمنیدس و امپدوکلس می‌بینیم که «هستی» را به صورت «کره» ای گرد و یکپارچه و واحد تصور می‌کردند یا هستی را به آن تشبیه می‌کردند. این کلمه اکنون در زبان انگلیسی به معنای «حیطه» (area) یا «حوزه» ای از علاقه و فعالیت و تخصص که دارای خصوصیات بارزی باشد نیز به کار می‌رود، مانند، اصطلاح مشهور هابرماس در ترجمه انگلیسی: «سپهر/حوزه عمومی» ("Öfentlichkeit"/"public sphere")، ترجمه تحت‌اللفظی آلمانی: عمومی بودن (در برابر خصوصی بودن). مقصود هابرماس از این اصطلاح آن حیطه یا حوزه‌ای است که شهروندان در آن قادرند آزادانه و به طور آشکار با هم گرد آیند و در خصوص مسائل اجتماعی به بحث و گفت و گو بپردازند و از این رهگذر در گردش کارها و حل مشکلات جامعه‌شان و تغییر سیاست و اداره جامعه‌شان تأثیرگذار باشند. همچنین اصطلاح "sphere of influence" به معنای «دایره نفوذ» یا «حوزه نفوذ» را در سیاست بین‌المللی داریم که به معنای اعمال قدرت و سلطه

کشوری در بیرون از مرزهای خودش است. کلمهٔ فارسی «سپهر» (در پهلوی: «اسپهر»، به گفتهٔ معین، و به گفتهٔ دهخدا، در پهلوی، «هوسپیترا» و «سپهر») به معنای «سپهرداد» یا «آسمان آفریده» است و به معنای «آسمان» و «فلک» به کار می‌رود و تعبیری همچون «سپهر سرنگون» و «گوی فلک» در شعر فارسی گواه بر کاربرد آن. این کلمه اکنون به دنبال ترجمه‌های انگلیسی بار معنایی جدید «حوزه» و «حیطه» را نیز گرفته است.

با توجه به آنچه گفتیم می‌توانیم حدس بزنیم که کی‌یرکگور دلیل خوبی داشته است تا کلمهٔ «سپهر» را جایگزین «مرحله» کند و از آن همچون «فلک» یا «آسمان» در نجوم قدیم جهان‌هایی بر فراز یکدیگر و بی‌ارتباط و بسته را مراد کند که هریک بنا به هستی‌شناسی ویژگی‌ها و «موجودات» خاص خود را دارد و گذر از یکی به دیگری ممکن نیست مگر «ظفره» یا «جهش» و «پرسی» صورت گیرد. اما تا برسیم به «ساحت‌های وجودی»، نخست، ببینیم که معنای «ساحت» چیست و چگونه معنای «بُعد» یافت؟

۲. «ساحت» چیست؟

«ساحت»، به گفتهٔ معین، کلمه‌ای عربی است و در فارسی به معنای حیاط و زمین بی‌سقف و درگاه و آستانه است. و به گفتهٔ دهخدا، علاوه بر اینها، به معنای عرصه و میدان و ناحیه و محوطه است. اما ما شاید این کلمه را بیش‌تر در تعبیرات دینی و احترام‌آمیزی مانند «ساحت قدس» یا «ساحت مقدس امام زمان» شنیده باشیم که به معنای همان درگاه و پیشگاه و .. است. اما «ساحت» چگونه معنای «بُعد» یافت؟ احتمالاً در نتیجهٔ ترجمهٔ کتابی از هربرت مارکوزه با عنوان انسان تک‌ساحتی (ترجمهٔ محسن مؤیدی، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۶) بود که «ساحت» به عنوان «معادلی» برای «بُعد» به کار رفت و تا حدودی جا افتاد، اما امروز گویا پیشروی آن بیش‌تر شده است و به معنای «قلمرو» (“realm”) نیز به کار می‌رود. کتاب مارکوزه را عرب‌ها به الانسان ذوالبُعد الواحد (ترجمهٔ جورج طرایشی، لبنان، چاپ سوم، ۱۹۸۸)

ترجمه کرده‌اند و هیچ فرهنگ عربی به معنای «بُعد» برای «ساحت» یا هیچ فرهنگ انگلیسی - عربی و به عکس به معادل «ساحت» برای «dimension» گواهی نمی‌دهد. پس استفاده از این کلمه عربی در فارسی به معنای «بُعد» چه توجیهی دارد؟

۳. «بُعد» چیست؟

کلمه «بُعد» در عربی و فارسی دو معنا دارد یا داشت: دوری و اندازه. «بُعد» اساساً اصطلاحی است متداول در فیزیک و ریاضیات، برای اجسام یا اشکال هندسی. طول، عرض و عمق یا درازا و پهنا و ژرفا ابعاد سه‌گانه اجسام را به وجود می‌آورند و شیء وقتی از نظر جسمانی کامل است و حجم دارد که هر سه بُعد را داشته باشد. «زمان» را نیز بُعد چهارم دانسته‌اند. در زبان انگلیسی «بُعد» را «dimension» می‌گویند و آن هم دو معنا دارد، اما فقط یک معنای آن که «اندازه» باشد با کلمه عربی و فارسی «بُعد» مطابق است. معنای دوم این کلمه در عربی گاهی با همان کلمه «بُعد» می‌آید و گاهی با همین استفاده منحصر به فرد «عجمان» از کلمه عربی «ساحت». این معنای جدید در کاربرد «فهمیده» می‌شود، در جملاتی مانند این: «او شخصیتی چند بُعدی دارد»، «در نوشته‌های او بُعدی معنوی هست»، «باید به همه ابعاد این مسأله توجه کرد». به نظر من استفاده از «ساحت» در این گونه موارد به جای «بُعد» بسیار «لوس» به نظر می‌آید. مراد از «بُعد» در این جملات «جنبه» یا «ویژگی» خاصی از شیء یا شخص مورد بحث است که باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، کلمه «ساحت» در عنوان کتاب مارکوزه به معنای «اندازه» یا «ابعاد سه‌گانه فیزیکی و هندسی» نیست، بلکه به این اشاره دارد که یک جنبه از زندگی انسانی بر همه جنبه‌های زندگی انسانی غالب شده است: مصرف.

۴. «ساحت‌های وجودی» در گفتار گویندگان فارسی

همهٔ گویندگان و نویسندگان فارسی، همچون مترجم و ویراستار ما آفای اردبیلی، از مترادف بودن «بُعد» و «ساحت» بی‌خبر نبوده‌اند. اما شگفت آن است که آنان از چیزهایی به نام «ابعاد یا ساحت‌های وجودی» سخن می‌گویند که واضعان این اصطلاح در زبان انگلیسی از آن سخن نمی‌گویند، مضافاً اینکه روشن نیست آیا واقعاً منظورشان از «وجودی»، «existential»، است یا «هستی‌شناختی»، «ontological»؟. به طور نمونه، مصطفی ملکیان، از «ساحت‌های پنجگانهٔ وجودی» سخن می‌گوید^۲ و آنها را چنین بر می‌شمارد: ساحت باورها، احساسات، عواطف و هیجانات، خواسته‌ها، گفتار و کردار. نویسندگان دیگری، در مقاله‌ای به اصطلاح علمی- پژوهشی، سید رحمت‌الله موسوی مقدم و امیر عباس علیزمانی (دانشیار دانشگاه تهران)، «ساحت‌های وجودی انسان از دیدگاه علامه طباطبایی»، اندیشهٔ نوین دینی، سال هفتم، زمستان ۱۳۹۰، ش ۲۷، ص ۷۶-۵۳، مدعی می‌شوند که از منظر وی [علامه طباطبایی] نمی‌توان برای ابعاد وجودی انسان حصر عقلی قائل شد؛ ولی با تأمل خاص و نگاه ساختاری می‌توان، مهم‌ترین جنبه‌های وجودی انسان که به شخصیت او شکل می‌دهند و منشا سعادت و شقاوت او هستند را این‌گونه برشمرد: ساحت شناختاری، ساحت غریزی، ساحت اراده، ساحت عمل و ساحت الوهی (فطری). در یک تقسیم‌بندی دیگر در اندیشه علامه می‌توان هفت ساحت با کارکرد تقریباً مستقل و در تعامل با یکدیگر را برای انسان برشمرد که عبارت‌اند از: ساحت جسمانی، عقلانی، عاطفی، اخلاقی، اجتماعی، هنری و دینی». این مقاله چند نکته جالب توجه دارد: نخست، پر از اصطلاحات انگلیسی در حاشیه است، بی‌آنکه مقاله حتی یک منبع انگلیسی داشته باشد. فقط یکی دو کتاب ترجمه از جمله از مری وارنوک در منابع هست. دوم، مقاله به اصطلاح تألیف است و نه ترجمه. سوم، نویسنده

برای «ساحت» معادل “aspect” (؟) را آورده است، گرچه یادآور می‌شود، «منظور از کلمهٔ ساحت همان جنبه و بُعد است» (ص ۵۶). نویسنده معادل «جنبه» (“aspect”) در انگلیسی را معادل انگلیسی «ساحت» پنداشته است! پیداست که نمی‌دانسته است «ساحت‌های وجودی» ترجمهٔ چه عبارتی از انگلیسی در فارسی است. از روی معنایی که از «بُعد» و «ساحت» در عبارت فارسی فهمیده است، «جنبه»، معادل انگلیسی برای آن گذاشته است، بی‌آنکه در متنی انگلیسی اصل عبارت را دیده باشد. گوگل برای «ساحت» در فارسی و «ساحه» در عربی معادل انگلیسی “area” را می‌آورد که درست است! و فرهنگ‌های عربی به انگلیسی برای «ساحه» در عربی، معادل‌های “courtyard” و “area” و ... را می‌دهند. چهارم، نویسنده در «طرح مسأله» می‌نویسد: «ساحت‌های وجودی انسان یکی از مباحث فلسفی و کلامی مهم و سرنوشت‌ساز [؟]، چه در عرصهٔ انسان‌شناسی فلسفی کلاسیک (اعم از غربی و اسلامی) و چه در اندیشه‌های فلسفی جدید و معاصر (به‌ویژه اگزیستانسیالیسم) است» (ص ۵۴). نویسنده به هیچ منبعی ارجاع نمی‌دهد که معلوم شود در کجای فلسفهٔ باستان یا فلسفهٔ معاصر کسی از «ساحت‌های وجودی» سخن گفته است و چیست آن «ساحت‌ها» که حالا علامه نیز چیزی بر آنها افزوده باشد؟ و سرانجام، استفاده از صفت «وجودی» در آثار «علامه» برای قوای نفس و مراتب وجودی انسان و از این قبیل ربطی به «فلسفهٔ وجودی» (“existential philosophy”) ندارد بلکه به «مابعدالطبیعه» و «هستی‌شناسی» (“ontology”) مربوط است که در فلسفهٔ اسلامی به آن «وجودی» نیز می‌گویند. آنچه اکنون بر ماست این است که ببینیم آیا این به اصطلاح «ابعاد یا ساحت‌های وجودی»، برجسیبی عاربه از فلسفه‌های وجودی، با آنچه اکنون از قول این نویسندگان آوردیم مطابق است یا نه؟

۵. «ابعاد» یا «ساحت‌های وجودی» چیست؟

کسانی به طعنه می‌گویند که سواد اکثر استادان و دکترهای فارغ‌التحصیل «ما» در فلسفه در حد «ویکی‌پدیا» است! اگر منظور «ویکی‌پدیای انگلیسی» باشد من می‌گویم خیلی هم خوب است اگر برخی همین قدر هم سواد داشته باشند! اما، متأسفانه، و با عرض معذرت و شرمندگی، حتی سواد اکثر استادان (تمام) ما در فلسفه (چون در «نظام مقدس جمهوری اسلامی» هرکسی استاد «تمام» نمی‌شود و «ارتقا» نمی‌گیرد! چون شرایط فرهنگی دارد!) و ایضاً روشنفکران عمومی «ما» در همین حد هم نیست. بنابراین اکنون ببینیم چهار بُعد وجود یا «ساحت‌های وجودی» از نظر متفکران وجودی (existential thinkers) چیست، عجالتاً با استناد به همین «ویکی‌پدیای انگلیسی»^۳، تا بعد برسیم به منابع دیگر. اینها عبارت است از:

۱) بُعد یا ساحت «درجهان» (آلمانی: Umwelt)، در ترجمه‌های انگلیسی: physical dimension، «بُعد یا ساحت جسمانی یا طبیعی». ارتباط افراد با یکدیگر و جهان طبیعی پیرامون‌شان، از طبیعت مادی انسان‌ساخته تا اشیاء مادی انسان‌ساخته.

۲) بُعد یا ساحت «باجهان» (آلمانی: mitwelt)، در ترجمه‌های انگلیسی: social dimension، «بُعد یا ساحت اجتماعی». جهان روابط متقابل افراد با یکدیگر. از فرهنگ تا اخلاق و سیاست. از عشق تا نفرت. از رفاقت تا رقابت. از دوستی تا دشمنی.

۳) بُعد یا ساحت «ازخودجهان» (آلمانی: Eigenwelt)، در ترجمه‌های انگلیسی: psychological dimension، «بُعد یا ساحت روان‌شناختی». ارتباطی که فرد با خودش برقرار می‌کند و جهانی شخصی شده که او برای خودش می‌سازد و در آن همه چیز را از آن خودش می‌سازد: ساختن جهانی از آن خود، از هویتی که در گذشته به فرد داده می‌شود تا هویتی که او در آینده برای خودش می‌سازد.

۴) بُعد یا ساحت «زَبَرِجِهَان» (آلمانی: Überwelt)، در ترجمه‌های انگلیسی: spiritual dimension، «ساحت مینوی» یا «معنوی»، جهانی آرمانی که معمای هستی را برای شخص حل می‌کند و به «بودن» او در این جهان معنا می‌بخشد، چه به صورت «دین»، «عرفان» یا «ایدئولوژی» یا «نگرش‌های فلسفی» غیردینی یا سکولار.

۶. «سپهرهای وجود» در مقایسه با «ابعاد یا ساحت‌های وجودی» کی‌یرکگور در «سپهر» جهانی بسته یافت که می‌تواند تمام «وجود» فرد را به درون خود بکشد و آن را شکوفا کند. «سپهر»‌های او همچون «موناها»ی لاینیتس بی در و پنجره و بسته و بی‌نیاز از غیرند. از همین رو فرد نمی‌تواند جز در درون یک سپهر «وجود» داشته باشد. «ابعاد» یا «ساحت»‌های وجود به عکس نشان می‌دهند که «وجود» بر چهار پایه استوار است و خلل یا نقصی در هر یک از این ابعاد «وجود» را فقیر می‌کند و از شکوفایی باز می‌دارد. «ابعاد یا ساحت‌های وجودی» البته مبتنی بر مفاهیم برآمده از فلسفه‌های کی‌یرکگور و نیچه و هایدگر و یاسپرس و سارتر است. اما شخصیت اصلی بی‌شک در این میان هایدگر است که با استفاده از روش پدیدارشناسی هوسرل به تحلیل هستی‌شناسانه ساختارهای «وجود» پرداخت و تمایزی را که کی‌یرکگور میان «هستی» و «وجود» نهاد قدر شناخت و آن را برگرفت و هستی و زمان خود را بر آن اساس پرداخت. باری، بحث‌های بیش‌تر و گسترده‌تر در این باره را در کتابم کی‌یرکگور و مفهوم وجود پی‌خواهم گرفت.

۷. خاتمه و نتیجه

ترجمه کار دشوار و بی‌اجری است. برای یافتن معنای یک کلمه، اصطلاحی در فلسفه، گاه به خواندن صدها صفحه نیاز است. با این همه همواره امکان اشتباه وجود دارد. هیچ کتابی، چه تألیفی و چه ترجمه، خالی از خطا نیست. نوشتن مقالات و کتاب‌های تحقیقی دانشگاهی، اگر واقعاً مطابق معیارهای

علمی باشند، برای زدودن و افشای همین خطاهاست و همین چیزهاست که «سهم» یا «قلم‌یاری» یا «افاده» کسی محسوب می‌شود. اگر کتاب‌ها بی‌عیب و نقص بودند و همه حقایق را گفته بودند به نوشتن کتاب‌های جدید نیازی نبود. برای رسیدن به «حقیقت» می‌باید «مراحل» و «منازل» بسیاری را پشت سر گذاست و هر گام ما در گشودن راه و رفتن در این راه است که ارزش کار ما را برای آیندگان معلوم می‌سازد.

در خصوص ترجمه آقای محمد مهدی اردبیلی و اشکالات آن مطالبی تاکنون نوشته‌ام و باز نیز خواهم نوشت. علاقه‌مندان می‌توانند به این مقالات نیز رجوع کنند:

- ۱) «فلسفه قاره‌ای» چیست؟» ۲۰ خرداد ۹۸.
- ۲) «ترجمه دوم، بهتر یا بدتر؟» ۱۲ مرداد ۹۸.
- ۳) «فروافتادگان وارثان زمین خواهند بود»، ۲۴ شهریور ۹۸.